بررسی وضعیت کیفی کتاب‌فروشی‌های مشهد در گفت‌وگو با متخصصان حوزه‌های مختلف

سهم مشهدی‌ها از کتاب محفوظ است؟

گزارش

کتاب و کتابخوانی

خادم| محدودیت قفسه کتاب‌ها، سرمایه‌بربودن و تقاضای مشتری ازجمله عواملی است که هر کتاب‌فروشی را به گزینش مجبور و محدود می‌کند. این است که بخشی از نیاز مردم به کتاب در شهر مشهد که از نظر تعداد کتاب‌فروشی وضعیت تقریبا مناسبی دارد نیز برآورده نمی‌شود و آنان ناگزیرند برای برطرف کردن نیاز یا به تهران بروند یا به‌صورت اینترنتی کتاب مدنظر را تهیه کنند. البته این کمبود باتوجه‌به میزان استقبال و تقاضا درباره کتاب‌های ادبیات داستانی کمتر حس می‌شود و مخاطبان این کتاب‌ها چندان احساس کمبود نمی‌کنند. اما از آنچه در گفت‌وگو با فعالان و متخصصان رشته‌های مختلف دستگیرمان شده است، می‌شود نتیجه گرفت که میزان کمیابی کتاب رابطه‌ای مستقیم با تخصصی‌ترشدن آن دارد؛ هرچه تخصصی‌تر، نایاب‌تر. در این گزارش که در راستای مجموعه‌گزارش‌های مربوط به کتاب و فرهنگ کتاب‌خوانی در مشهد تهیه‌شده‌است، به‌سراغ افراد فعال، شاغل و متخصص در حوزه‌های مختلف رفته‌ایم تا دقیق‌تر از وضعیت کیفی کتاب‌فروشی‌های مشهد مطلع شویم. سؤال ما از آنان این بود که آیا می‌توانند نیازشان به کتاب‌های مربوط به رشته یا حوزه کاری‌شان را از کتاب‌فروشی‌های مشهد تأمین کنند؟


طرح: پائولو دل پونته

مجبور می‌شوم از تهران سفارش بدهم


مسعود زارعیان
مستندساز

نه. نیاز ما در این حوزه خیلی تأمین نمی‌شود. دو کتاب‌فروشی داریم که عناوین کلی سینما و عمدتا کتاب‌های مرجع سینمایی را می‌آورند که احتمالا باید به‌دلیل مطالبه‌نکردن مشتریان و مخاطبان باشد. همین چند کتاب‌فروشی مطرحی هم که حوالی چهارراه دکترا هستند، بیشتر، کتاب‌های مرجع را دارند. یک کتاب‌فروشی هست که عناوین تخصصی دارد و البته جامعیت و تنوع هم ندارد. بیشتر کتاب‌هایی که ناشران سینمایی منتشر می‌کنند، به‌دست ما نمی‌رسد. در حوزه تخصصی و زیرشاخه سینمای مستند نیز کتاب‌های زیادی به‌دست مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی و نشر رونق چاپ شده است که متأسفانه به‌دست مخاطب ما در مشهد نمی‌رسد. من در کلاس‌های متعددم وقتی می‌خواستم پیشنهاد کتاب بدهم، با مشکل روبه‌رو و مجبور می‌شدم از تهران سفارش بدهم.

در بهترین حالت ۵۰ درصد نیاز ما برآورده می‌شود


علی حاتمی‌نژاد
نویسنده و کارگردان تئاتر

در حوزه تئاتر، کتاب‌ها برای من دو بخش است؛ تئوری و نمایشنامه‌ها. تقریبا ۵۰درصد کتاب‌های تئوری در مشهد موجود است، ولی درصد موجودی کتاب‌های نمایشنامه در مشهد کمتر است و حدود ۳۰درصد نمایشنامه‌ها در مشهد پیدا می‌شود. کتاب‌فروشی‌ها می‌روند به سمت اینکه همچنان شکسپیر بیاورند. نمایشنامه‌هایی به‌روز که ترجمه و چاپ می‌شود، متأسفانه خیلی در کتاب‌فروشی‌های مشهد نیست. چند کتاب‌فروشی هستند که می‌آورند، اما قفسه‌شان تکمیل نیست. بنابراین اگر بخواهم نمایشنامه‌ای تهیه کنم، یا نسخه الکترونیکی‌اش را از اپلیکیشن‌های فیدیبو یا طاقچه تهیه می‌کنم یا عناوینی را که وجود ندارد، به دوستانم سفارش می‌دهم که از تهران بخرند و برایم بفرستند یا از وبگاه خود انتشارات می‌خرم.

هر کتابی نیاز داشتم سفارش دادم، آوردند


علیرضا جهانشاهی
شاعر

قاعدتا قطعی نیست که کتاب مدنظرتان را در کتاب‌فروشی‌های مشهد پیدا کنید، ولی من هر کتابی که لازم داشتم، اگر موجود نداشتند، سفارش که دادم برایم آورده‌اند؛ اما مراجعه دوم نیاز بوده است. بزرگ شدن شهر و دوری راه برخی مناطق تا چهارراه دکترا و مرکز شهر کار را دشوار می‌کند. اگر در مراجعه اول کتاب موجود باشد، لازم نیست مشتری دوبار مسیری را برود و بیاید؛ ولی عموما کتاب‌هایی را که نیاز داریم، اگر نداشته باشند، تهیه می‌کنند. درنتیجه، از کیفیت کتاب‌فروشی‌های مشهد در حوزه شعر رضایتی نسبی دارم.

در مجموع وضعیت رضایت‌بخش است


احسان بیک‌زاده
روانشناس

طبیعتا همه عناوین کتاب‌های تخصصی روان‌شناسی را نمی‌توان در کتاب‌فروشی‌های عمومی پیدا کرد. حتی در کتاب‌فروشی‌های معروف مشهد هم این کتاب‌ها را پیدا نمی‌کنم. اما در پاساژ مهتاب دو کتاب‌فروشی هست که منابع روان‌شناسی دانشگاهی دارند. در حوزه کتاب‌های روان‌شناسی عمومی، روی‌هم‌رفته وضعیت کتاب‌فروشی‌های عمومی را رضایت‌بخش است. البته کمبودهایی دارند. من نمره‌ای متوسط می‌دهم. به برخی کتاب‌فروشی‌ها پیشنهاد کرده‌ایم که از چند تحصیل‌کرده روان‌شناسی برای قفسه روان‌شناسی مشورت بگیرند، اما چندان استقبال نشده و مشورتی با ما نشده است. برای همین خیلی از کتاب‌هایمان در حوزه روان‌شناسی عمومی که به درد مردم می‌خورد، در کتاب‌فروشی‌ها نیست.

کتاب‌های فنی و تخصصی در مشهد پیدا نمی‌شود


مجید فولادیان
جامعه‌شناس و استاد دانشگاه فردوسی

تقریبا کتاب‌هایی را که می‌خواستم در کتاب‌فروشی‌های مشهد پیدا کرده‌ام، اما کتاب‌هایی که کمی فنی یا تخصصی‌تر باشند، در مشهد پیدا نمی‌شوند. کتاب‌فروشی‌های مشهد بیشتر کتاب‌های عام جامعه‌شناسی را می‌آورند. کتاب‌هایی که مردم کمتر به آن رجوع می‌کنند، در کتاب‌فروشی‌ها هم کمتر پیدا می‌شود. من کتاب‌های تخصصی را که در مشهد پیدا نمی‌کنم، بیشتر به‌صورت اینترنتی و مقداری را هم از تهران تهیه می‌کنم.

۳۰ درصد نیازم را از تهران یا اینترنتی تامین می‌کنم


علیرضا آزاد
استاد دانشگاه فردوسی

در حوزه فلسفه حدود ۷۰درصد کتاب‌هایی را که نیاز داشتم، در کتاب‌فروشی‌های مشهد پیدا کردم. بیشتر عناوینی که پیدا نمی‌شود، کتاب‌های قدیمی‌تر هستند که معمولا از تهران یا به‌صورت اینترنتی از خود انتشاراتی تهیه می‌کنم. در مجموع، از وضعیت کتاب‌فروشی‌های مشهد راضی‌ام.

جای خالی کتاب‌های زبان اصلی


حمید سلطان‌آبادیان
عکاس

در مشهد تا جایی که من اطلاع دارم، یک کتاب‌فروشی هست در ابتدای بولوار احمدآباد که کتاب‌های تخصصی هنر را می‌آورد. در زمینه کتاب‌هایی که داخل ایران چاپ می‌شود، فکر نمی‌کنم تا اینجا کتابی درباره عکاسی و مباحث مربوط به آن بوده باشد که مامی‌خواستیم و اینجا نباشد. اما در مقوله عکس، کتاب‌های خارجی را که مشکلی هم از نظر واردشدن به ایران ندارد، من از تهران تهیه می‌کنم؛ دوسه باری از نمایشگاه کتاب بوده است و چندباری هم از کتاب‌فروشی‌های تهران. این کتاب‌های زبان اصلی در مشهد پیدا نمی‌شود. به‌طور کلی کتاب‌های هنری در کتاب‌فروشی‌های مشهد مانند کتاب‌های ادبیات و داستانی در دسترس نیست. حتی در کتاب‌فروشی‌های بزرگ هم فقط یکی دو قفسه برای آن در نظر گرفته‌اند. به همین دلیل هم نمی‌شود همه نیاز را تأمین کرد.

وضعیت مشهد خوب است


محسن عبادی
خوشنویس

کتاب‌های خوش‌نویسی معمولا به سه دسته تقسیم می‌شوند: کتاب‌های نفیس، آموزشی و پژوهشی. هر سه دسته در مشهد موجود است و کمبودی احساس نکردم. در حوزه خوش‌نویسی، هم عناوین خیلی زیاد است و هم مشهد قوی عمل کرده است و خیلی از جاهای کشور کتاب‌های نایاب خوش‌نویسی را از مشهد تهیه می‌کنند.

۵۰ درصد کتاب‌هایی که می‌خواهم در مشهد پیدا می‌شود


محمدرضا میری
گرافیست

درصد کمی از کتاب‌ها اینجا پیدا می‌شود. معمولا وقتی می‌خواهیم دست بازتری برای انتخاب داشته باشیم، در تهران دنبال کتاب می‌گردیم. اینجا به‌صورت تخصصی خیلی کم است. تجربه من این‌بوده که کمتر از ۵۰درصد کتاب‌هایی که می‌خواستیم، اینجا پیدا کردیم. معمولش این است که وقتی می‌خواهیم کتابخانه را تجهیز کنیم، راحت‌تر می‌توانیم آثار مدنظرمان را از تهران تهیه کنیم.

با راه افتادن کتاب‌فروشی‌های تازه وضعیت بهتر شده است


مهدی فیضی
اقتصاددان و استاد دانشگاه فردوسی

چون در مشهد غیر از چند کتاب‌فروشی مطرح که همه می‌شناسند، خیلی کتاب‌فروشی درست‌وحسابی نداریم و همان معروف‌ها هم محدودیت جا و... دارند، خیلی از کتاب‌ها پیدا نمی‌شود یا سخت پیدا می‌شود. البته از چند سال گذشته و با راه افتادن کتاب‌فروشی‌های خوب، وضعیت از قبل خیلی بهتر شده است. کتاب‌های تخصصی دانشگاهی هم به سختی در مشهد پیدا می‌شود. کتاب‌های عمومی اقتصاد وضعیت بهتری دارند و خیلی کمبود احساس نکرده‌ام و چیزی را که نیاز داشتم، پیدا کرده‌ام، مگر اینکه چاپ کتاب تمام شده باشد و خود ناشر تجدید چاپ نکرده باشد. در حوزه کتاب‌های عمومی اقتصاد اگر کتابی در تهران باشد، در مشهد هم پیدا می‌شود. مشکل و کمبود در کتاب‌های تخصصی و دانشگاهی است.

داستان‌هایی درباره مبارزه و عدالت

معرفی کتاب

معرفی کتاب «بچه‌های فلسطین»



این اثر حاوی پانزده داستان کوتاه است که شخصیت اصلی هرکدام یک کودک فلسطینی است. کودکی که قربانی حوادث و رویدادهای سیاسی است، اما با امید برای آینده‌ای بهتر تلاش می‌کند و می‌داند که برای تحقق آن باید وارد میدان مبارزه شد. این اثر نیز مانند دیگر آثار غسان کنفانی، در کنار مضمون‌های عمیق و مبارزاتی و امیدمحورشان، از حیث ادبی نیز با چنان استعدادی نگارش یافته که برای همه جهانیان جذاب است.

از جمله عناوین داستان‌های کتاب می‌توان به «هدیه برای تعطیلات»، «نامه‌ای از رام‌ا...»، «تفنگ‌ها در اردوگاه» و «ابوالحسن در کمین یک خودرو انگلیسی است» اشاره کرد. کنفانی به انقلابی جهانی باورمند بود؛ او مسئله فلسطین را جزوی از مسیر مبارزه جهان‌وطن با ظلم و بی‌عدالتی می‌انگاشت و همین تبیین هوشمندانه از مسئله فلسطین، بستر ایجاد هم‌بستگی جهانی حول فلسطین را فراهم می‌آورد. غسان بر این نکته تکیه داشت که فلسطین فقط مسئله فلسطینی‌ها نیست، بلکه مسئله‌ای برای هر انقلابی در هرکجای دنیا و مسئله توده‌های تحت‌ستم عصر ماست. هنوز هم تقریر غسان کنفانی از مسئله فلسطین، تصویری روشن و قابل اتکا در مسیر مبارزه تمام‌عیار تا آزادی کامل فلسطین، از نهر تا بحر، است. این نسخه از ترجمه، علاوه‌بر مقدمه مترجم، زندگی‌نامه مختصری از غسان کنفانی (متولد عکا در فلسطین شمالی) را که از سخن‌گویان مطرح جبهه آزادی‌بخش فلسطین بوده و در سال ۱۹۷۲ در انفجار خودرو بمب‌گذاری‌شده در بیروت جان‌باخت نیز در خود دارد. این اثر را فاطمه باغستانی ترجمه و نشر روایت فتح آن را منتشر کرده است.

نگاهی به آخرین رمان بزرگ تالستوی به مناسبت سالروز درگذشتش

«رستاخیز»؛ ترسیم جامعه‌ای در آستانه زوال

مجید خاکپور

یادبود

«هرکه از شما گناه ندارد، اول بر او سنگ اندازد.» انجیل یوحنا، آیه هفتم

تالستوی محبوب‌ترین آیه محکومان و گنهکاران عالم را در صفحه آغازین و پیشانی آخرین رمان بزرگش گذاشته‌است. «رستاخیز» داستان گناهکاران صغیر است که به‌حکم معصیت کاران کبیر محکوم می‌شوند. رمان با این سطور آغاز می‌شود: «هرقدر هم که چندصدهزار آدمی که در فضایی نه‌چندان کلان می‌زیستند، می‌کوشیدند خاکی را که تنگاتنگ روی آن به‌سر می‌بردند، از شکل بیندازند، هرقدر هم که فرش سنگ بر آن می‌گستردند تا چیزی بر آن نروید، هرقدر هم که علف‌های سربرکشیده از رخنه سنگ‌ها را از بیخ می‌کندند، هرقدر هم که هوا را با دود زغال و نفت می‌آلودند، هرقدر هم درختان جنگل را می‌انداختند و مرغان و جانوران را از آن می‌راندند، بهار همچنان بهار بود، حتی در شهر. [...] گیاه و مرغ و حشره و جانور و آدم‌بچه همه به نشاط می‌آمدند؛ اما آدم‌ها، این بزرگان و سالمندان خردمند، همچنان در کار فریفتن خودو آزردن دیگران بودند.»[1] تالستوی رندانه و هنرمندانه چکیده اثر و فلسفه‌اش را در همین سطور آغازین قرار داده است. چرا «آدم‌بچه‌ها» مانند «گیاه و مرغ» به نشاط می‌آیند، اما آدم‌های بزرگ و سالمندان نه، و فقط در کار فریفتن و آزار یکدیگرند؟ جواب را در یک‌جا می‌توان یافت: جامعه. بچه‌ها هنوز وارد جامعه نشده‌اند و صفای باطن، آن‌ها را از پلشتی و آزار و دغل‌بازی دور نگه می‌دارد. آن‌ها «هنوز» آلوده نشده‌اند. اما جامعه و ساختار فاسد بالاخره آن‌ها را هم فاسد می‌کند، به‌جز اندکی که البته سیستم آن‌ها را پس از زدن برچسبِ سرکش و عصیانگر مجازات می‌کند. این چیزی است که تالستوی در سراسر این اثر با نشان‌دادن لایه‌های مختلف جامعه آن را تشریح می‌کند. او فساد جامعه و ساختارها و قدرتمندان بالادست را عامل اصلی خطاکاری و جرم مردم پایین‌دست می‌داند.

ماجرایی واقعی، دست‌مایه آخرین رمان نویسنده بزرگ روس

نویسنده بزرگ روس بیش از شصت سال از عمرش گذشته بود، «آنا کارنینا»، «جنگ و صلح»، «مرگ ایوان ایلیچ» و مهم‌ترین آثارش را نوشته بود، بحران‌های روحی بنیان‌کنی از سر گذارنده و «اعترافات»‌ش را کرده بود و با سر و ریشی سفید و ژولیده، با چکمه‌های چرمی ساق‌بلند اربابی در ملکش در یاسنایا پولیانا، صد کیلومتر دورتر از مسکو و هزار فرسخ دورتر از هیاهو، زندگی می‌کرد و مردم لقب «تزار دوم» را به او داده بودند این اثر را نوشت. اثری که برخی ازجمله سروش حبیبی، مترجم مهم‌ترین آثارش به فارسی، آن را از دیدگاه اخلاقی ارجمندترین اثرش می‌دانند. تالستوی ایده نوشتن این اثر را از ماجرایی واقعی وام گرفت که در ژوئن ۱۸۸۷ یکی از دوستان حقوق‌دانش در جریان یکی از دادگاه‌ها دیده و شنیده بود.

فساد مثل قانقاریا از نوک انگشتان پا بالا می‌رود

نخلیودوف، شخصیت اصلی این رمان، کاتیوشا را که دختری خدمتکار و خانه‌زاد خاله‌هایش است، فریفته و عفتش را لکه‌دار می‌کند و بهای این دامان پاک را با صد روبل می‌پردازد. آیا نخلیودوف شیطان است؟ نه. اتفاقا او جوانی پاک و شریف است که برای عملی کردن عدالت به وسعش، زمین‌های پدری‌اش را به دهقانان می‌بخشد. اما همین که وارد نظام و هنگ می‌شود (نخستین جامعه‌ای که پس از مدرسه وارد آن می‌شود)، فساد مثل قانقاریا از نوک انگشتان پایش بالا می‌رود. پس از مدتی کوتاه او دیگر آن جوان پاک و شریف نیست: «دیگر هیچ شباهتی به جوانی که سه سال پیش آمده بود نداشت. [...] جوانی شده بود هرزه و عیاش و سخت خودپرست که به‌جز لذت جویی سودایی در سر نداشت.»

چرا نخلیودوف فاسد می‌شود؟ تالستوی معتقد است باور و اعتماد داشتن به خود می‌تواند ملاط نگهدارنده ارزش‌های اخلاقی هر فرد باشد. وقتی کسی به خودش باور داشته باشد، برای گرفتن تأیید دیگران، جامعه و گروه‌هایی که به آن‌ها وابسته است و پیوند دارد، مقلد کارهای آن‌ها که خلاف ارزش‌هایش است، نمی‌شود. نخلیودوف در ابتدا مقاومت می‌کند اما عاقبت سپر می‌اندازد: «نخلیودوف ابتدا با ابلیس می‌جنگید، اما نبرد با ابلیس دشوار بود، زیرا هر آنچه را که وقتی به خود اعتماد داشت، پسندیده می‌شمرد، دیگران ناخوب می‌دانستند و برعکس، هر آنچه اوناپسند می‌شمرد، در نظر اطرافیانش پسندیده می‌نمود. این بود که نخلیودوف عاقبت سپر انداخت و ایمانش به خود سست شد.»



نخلیودوف که اخلاقش تباه شده بود، عامل تباهی و سقوط کاتیوشا می‌شود. کاتیوشا پس از آن بی‌آبرویی از خدمت خاله‌های نخلیودوف مرخص می‌شود و عاقبت کارش به نجیب‌خانه می‌کشد. این انتخاب آخر اوست. انتخاب نخستش زندگی سالم است، اما هرجا می‌رود به او نظر ناپاک دارند و تلاش‌هایش برای شرافتمندانه زندگی کردن بی‌ثمر است. او عاقبت پایش به ماجرای یک قتل کشیده می‌شود. به دادگاهی می‌رود که نخلیودوف عضو هیئت منصفه آن است. پس از آن شب گناه‌آلود آن‌ها باز همدیگر را می‌بینند و الان هفت سال گذشته است.

رستاخیز، دشواری وظیفه

نخلیودوف که خودش را در سقوط کاتیوشا مقصر می‌بیند، تصمیم می‌گیرد او را نجات بدهد. تالستوی در خلال تلاش و تقلای نخلیودوف برای نجات کاتیوشا فساد ساختار و مقام‌های بلندپایه جامعه روسیه را به تصویر می‌کشد. از وزیری که بسته به منافع با هرکسی موافقت می‌کند و عاقبت کسانی جایگزینش می‌شوند که مانند خودش در بند رعایت اخلاقیات نیستند تا ژنرالی که بزرگ‌ترین فضیلتش را اطاعت محض و بدون اندیشه‌اش می‌داند. او معتقد است «در مقام یک سرباز وطن‌پرست حق ندارد فکر کند، چراکه فکرکردن ممکن است موجب تردید او در اجرای درست دستورهای بی‌نهایت مهم مافوق شود» و «سلی‌ینین» نامی که هم‌دانشگاهی عدالت‌خواه او بوده و حالا او را درحالی ملاقات می‌کند که همه‌چیز هست، به‌جز عدالت‌خواه.

تلاش او برای نجات کاتیوشا بی‌نتیجه است و کاتیوشا همراه محکومان دیگر راهی زندان می‌شود. نخلیودوف همراه این کاروان می‌شود و اینجا باز هم تالستوی تصویری رقت‌انگیز و درعین‌حال هولناک از جامعه‌ای در آستانه زوال ترسیم می‌کند.

او سه ماه همراه کاروان بندیان است و با زندگی محکومان و جرایمشان آشنا می‌شود و بر او مکشوف می‌شود که چرا زندگی اخلاقی در آن جامعه بسیار دشوار است: چون مردمان «در شرایطی زندگی می‌کردند که حتی کسانی که پایبند اصول اخلاقی بودند، به‌علت اجبار دفاع از خود و غریزه بقا، در شرایطی قرار می‌گرفتند که مرتکب ناپسندترین کارها می‌شدند.» استحاله‌شدن آدم‌ها وقتی به لباس خدمت و وظیفه درمی‌آید، نکته دیگری است که تالستوی بر آن تأمل می‌کند. نخلیودوف چرایی این استحاله را کشف می‌کند. کشف می‌کند که چرا آدم‌هایی نرم‌دل، پدران خوب خانواده، «رذل و تاریک‌دل می‌شوند». دلیلش را پیشی گرفتن وظیفه بر انسانیت می‌داند: «وقتی کسی توانست ولو به‌قدر ساعتی و در هر موردی ولو استثنایی مسئله‌ای را بالاتر از انسانیت بشمارد، هیچ جنایتی نیست که نتواند مرتکب شود و تازه خود را بی‌گناه شمارد.» این مأموران «مکلف به خدمت» از لنگ‌شدن مادیانی بیشتر برآشفته می‌شوند تا بی‌جان‌شدن جوانی زیبا و این اشخاص «رویین‌تن» در برابر احساس هم‌دردی، نخلیودوف را می‌ترسانند و او با خود می‌گوید: «می‌شود گفت که از آن‌ها می‌ترسم. این اشخاص به‌راستی وحشت‌آورند. ترسناک‌تر از راهزنان و تبهکاران. زیرا دل دزد ممکن است گاهی بر عطوفت بسته نباشد، حال آنکه این‌ها با ترحم بیگانه‌اند [...] بی‌رحمی را وظیفه خود می‌دانند و من از آن‌ها می‌ترسم.»

عشق به انسان، پایان خشونت

نخلیودوف از زمانی متحول می‌شود که می‌فهمد خودش نیز گناهکار است و همین دست‌برداشتن از فریفتن خود، باعث می‌شود نگاهش به انسان‌ها عوض شود: «عجیب آن بود که از وقتی نخلیودوف پی برده بود به اینکه آدم بدی است و از خود بیزار شده بود، به دیگران نفرتی در دل نمی‌یافت.» زنگارزدایی نفرت است که مجالی به عشق می‌دهد. تالستوی عشق به انسان را لازمه زیستنی درخور شأن بشر می‌داند. «عشق دوجانبه افراد آدمی نسبت به هم ناموس بنیادین زندگی است» که نباید لکه‌دار شود. در اواخر رمان، وقتی نخلیودوف سیروسلوکی از سر گذرانده است، به این نتیجه می‌رسد که بی‌عشق سراغ آدم‌ها رفتن به بی‌رحمی ختم می‌شود: «اگر عشق به آدم‌ها در دلت نیست، آن‌ها را راحت بگذار. به خودت مشغول باش و سر خودت را به هرچه می‌خواهی گرم کن، ولی آدم‌ها را آسوده بگذار. [...] همین که به خودت اجازه دادی که بی‌عشق با آدم‌ها روبه‌رو شوی [...] بی‌رحمی و خشونت پایانی نخواهد داشت.»



منابع:
۱. جملات داخل گیومه از رمان «رستاخیز»، لی‌یو تالستوی، ترجمه سروش حبیبی، نشر نیلوفر.

برای نوشتن این مطلب از مقاله «بررسی کاربردی واژه رستاخیر در رمان «رستاخیر» ل‌ن تالستوی، نوشته دکتر مرضیه یحیی‌پور، منتشرشده در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران استفاده شده است.